**خیر :**

كلمه" خير" از نظر وزن وصفى است كه از ماده" خار، يخار، خيرة" اشتقاق يافته كه اين ماده به معناى انتخاب و اختيار كردن يكى از دو چيز و يا دو عملى است كه به وجهى در انجام و يا اخذ آن در ترديد باشد، و خير از آن دو، آن است كه در مطلوبيت و فضيلت، برترى بر ديگرى داشته اخذ آن متعين باشد. پس خير از دو عمل، آن عملى است كه انجام آن متعين باشد. و خير از دو چيز آن است كه از جهت انتخاب مطلوب باشد، مثلا خير از دو مال، آن مالى است كه از جهت تمتع و استفاده مطلوبتر باشد. و خير از دو خانه، آن خانه‏اى است كه از جهت سكنى مطلوب‏تر باشد. و خير از دو انسان، آن فردى است كه از جهت مصاحبت بهتر باشد. و خير از دو رأى، آن رأيى است كه اخذ به آن بهتر باشد. و خير از دو اله، آن معبوديست كه از جهت پرستش بهتر باشد.

**خیر :**

اصل در معناى كلمه" خير" همانا انتخاب است، و اگر ما چيزى را خير مى‏ناميم، بدان جهت است كه آن را با غير آن مقايسه مى‏كنيم، و يكى از آن دو را انتخاب نموده و مى‏گوئيم اين خير است، و معلوم است از بين چند چيز ما آن را انتخاب مى‏كنيم كه هدف و مقصد ما را تامين كند.

پس در حقيقت آنچه خود ما مى‏خواهيم خير است، هر چند كه ما آن را براى چيز ديگرى مى‏خواهيم، ولى خير حقيقى همان مقصد ما است، و آن ديگرى به خاطر مقصد ما خير شده است، پس خير حقيقى آن چيزى است كه به خاطر خودش مطلوب ما است، و اگر خيرش مى‏ناميم چون در مقايسه با چيزهاى ديگر آن را انتخاب كرديم.

پس هر چيزى تنها وقتى" خير" ناميده مى‏شود كه با چيز ديگرى مقايسه شود، و نسبت به آن چيز مؤثر باشد، و گرنه هر چيزى تنها خودش است، نه خير است و نه شر.

پس در معناى كلمه" خير" معناى نسبت به غير هم خوابيده، و به همين جهت است كه بعضى گفته‏اند اصل كلمه خير" أخير" بوده، و ليكن اين حرف صحيح نيست، و اين كلمه‏ أفعل التفضيل نمى‏باشد، اما معنايش با معناى تفضيل انطباق دارد، و چون افعل تفضيل همواره متعلق به غير است، مثلا گفته مى‏شود زيد أفضل از عمرو است، يعنى در بين زيد و عمرو زيد بهترين آن دو است، و نيز گفته مى‏شود" زيد خير من عمرو" زيد بهتر از عمرو است، و بين زيد و عمرو، زيد خير آن دو است، يعنى بهترين آن دو است. و اگر كلمه" خير" مخفف" أخير" بود بايد همه قواعد جارى در افعل تفضيل در آن نيز جريان مى‏يافت، يعنى مشتقاتى چون افاضل و فضلى و فضليات از آن نيز اشتقاق مى‏يافت، و حال آنكه مشتقات كلمه خير كلمات زير است، 1- خيرة، 2- اخيار، 3- خيرات. هم چنان كه مشتقات كلمه شيخ كه بطور مسلم افعل تفضيل نيست، بر وزن مشتقات كلمه خير مى‏آيد، و گفته مى‏شود 1- شيخه 2- اشياخ 3- شيخات، پس مى‏توان گفت كه كلمه خير" صفت مشبه" است، نه" افعل تفضيل". و از مؤيدات اين معنا يكى اين است كه كلمه خير در مواردى استعمال مى‏شود كه معناى افعل تفضيل بهترى را نمى‏دهد، مانند آيه شريفه:" قُلْ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ" .

كه نمى‏شود گفت معنايش اين است كه آنچه نزد خداست، از لهو بهتر است، براى اينكه در لهو خوبى نيست تا آنچه نزد خداست بهتر باشد، البته بعضى از مفسرين در خصوص اينگونه موارد گفته‏اند كه معناى تفضيل از كلمه جدا شده، ولى اين حرف صحيح نيست، و حق مطلب همان است كه گفتيم كلمه" خير" معناى انتخاب را مى‏دهد، و اگر مى‏بينيم كه مقيس عليه آن نيز مشتمل بر مقدارى خوبى هست، از خصوصيات غالب موارد است، نه اينكه در همه موارد بايد چنين باشد، به شهادت اينكه ديديم در آيه سوره جمعه چنين نبود.

از آنچه گذشت روشن گرديد كه خداى سبحان خير على الاطلاق است، براى اينكه او كسى است كه تمامى عالم به او منتهى مى‏شود، و همه خيرات از او است، و هر موجودى هدف نهائيش او است، و ليكن قرآن كريم كلمه خير را به عنوان يكى از اسما به خدا اطلاق نمى‏كند، آن طور كه ساير اسما خدا را بر او اطلاق كرده است، بلكه هر جا اطلاق كرده به عنوان صفت اطلاق كرده، مثل آيه زير كه مى‏فرمايد:" وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقى‏" و آيه زير كه مى‏فرمايد:

" أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ"»

.بله به عنوان اسم اطلاق كرده، اما با اضافه به كلمه‏اى ديگر، مانند" خَيْرُ الرَّازِقِينَ" .

" وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ" ،" وَ هُوَ خَيْرُ الْفاصِلِينَ" ،" وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ" ، و" وَ اللَّهُ خَيْرُ الْماكِرِينَ" ، و" وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ" ، و" وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغافِرِينَ" ، و" وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوارِثِينَ" ، و" وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ" ، و" أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ" .

و شايد در تمامى اين موارد وجه نام قرار دادن مضاف و مضاف اليه را براى خدا، همان اعتبار معناى انتخاب در ماده خير باشد، و بدين جهت كلمه" خير" به تنهايى را به عنوان اسم بر خدا اطلاق نكرده، كه ساحت او مقدس‏تر از آن است كه او با غيرش مقايسه و سپس انتخاب شود، به خلاف اين كه در حال اضافه و نسبت اسم او، واقع شود و همچنين توصيف كردن خدا به اين كلمه، هيچ محذورى پيش نمى‏آورد.

**خير و شرهايى تكوينى**

در عالم، خير و شرهايى تكوينى هست، مانند عزت و ذلت و ملك و گرفتن ملك، و خير تكوينى امرى است وجودى، كه خداى تعالى آن را افاضه مى‏كند، و شر تكوينى عبارت است از عدم افاضه خير، و در اينكه ما اين عدم را هم به خدا نسبت دهيم اشكالى وارد نمى‏شود، براى اينكه تنها مالك خير او است، غير او كسى مالك خير نيست.

بنا بر اين اگر چيزى از خير را به كسى افاضه كرد او كرده، و سپاس نيز مخصوص اوست و اگر افاضه نكرد و يا منع نمود، كسى حقى بر او ندارد و نمى‏تواند اعتراض كند كه چرا ندادى، تا ندادنش ظلم باشد، علاوه بر اينكه دادن و ندادنش هر دو مقرون به مصلحت است، مصلحتى عمومى كه در نظام جمعى دائر بين اجزاى عالم دخالت دارد.

خير و شر ديگرى هست تشريعى و قانونى، و آن عبارتست از اقسام كارهاى نيك، و كارهاى زشت افعالى كه از انسان صادر مى‏شود، و چون مستند به اختيار انسان است، فعل او بشمار مى‏رود، و از اين جهت به طور قطع نبايد آن را به غير خود انسان نسبت داد، و همين استناد باعث خوبى و بدى آن شده است، چون اگر فرض كنيم انسان از خود اختيارى ندارد كار نيكش تحسين ندارد، و بر كار زشتش نيز سرزنش نبايد شود، بلكه آنچه مى‏كند، نظير خوبى و بدى گل و خار است، و نيز بدين لحاظ نبايد عمل انسان را به خدا نسبت داد، مگر به اين مقدار كه بگوئيم عمل نيك هر كس به توفيق دادن خدا است، و عمل بدش به ندادن توفيق است، كه هر جا و به هر كس مصلحت بداند توفيق مى‏دهد، و به هر كس مصلحت نداند نمى‏دهد.

پس روشن گرديد كه خير همه‏اش به دست خدا است، و با همين خير و شرها امور عالم را نظام بخشيده، دنيا را پر از خير و شر و و جدان و حرمان نموده است.